

ماجرای سقیفه

<?xml encoding="UTF-8">

ماجرای سقیفه از زبان جناب «عمر بن خطاب» در «صحیح بخاری»

در صحیح بخاری ، جلد 8 ، ص 26 ، ح 6830 ، کتاب الحدود ، باب 31 ؛ روایتی خیلی مفصل وجود دارد آن هم خوشبختانه از زبان خود جناب عمر بن خطاب .

در کتابهای تاریخی مثل طبری ، ابن اثیر ، بلاذری ، ابن اسحاق ، ابن هشام و دیگران قضایای سقیفه از زبان کسانی که در سقیفه حضور داشته‌اند نیست . اول باری که از شرکت کنندگان در سقیفه و از قهرمانان سقیفه آنچه در درون سقیفه گذشت بیان کرده جناب عمر بن الخطاب آن هم اواخر عمرشان است ؛ یعنی تقریباً سال 23 هجرت ؛ یعنی در حقیقت نزدیک به ده دوازده سال بعد از جریان سقیفه گذشته و این مسأله از زبان جناب خلیفه دوم بیان می‌شود . و راوی قضیه هم جناب ابن عباس است .

جناب عمر در مکه بود و تعدادی از صحابه من جمله «عمار» گفتند که اگر عمر بمیرد ما با علی (ع) بیعت خواهیم کرد . این قضیه برای جناب عمر خیلی گران آمد و می‌خواست در همان مکه درسخرانی مفصلی جواب عمار را بدهد ؛ ولی بعضی از افراد مانع شدند، وقتی به مدینه آمد در خطبه‌های نماز جمعه ، بعد از حمد و ثنای الهی گفت:

بعضی ها می گویند:

لو مات عمر بایعت فلانا

اگر عمر بمیرد ما با فلانی بیعت می‌کنیم و اینکه بیعت عمر بیعت ابی بکر فلته بود و تمام شد(فلته یعنی کار بدون مشورت و کار اتفاقی و ناگهانی ، کار بدون اساس و کاری که شرآفرین و شرزا است) .

البته خود جناب عمر هم گفته بود :

كانت بیعت ابی بکر فلتة و قی الله شرّها

بیعت ابوبکر یک امر ناگهانی بود خدا شرّش از ما رفع کند

بعد به اینجا می‌رسد:

إِنَّهُ قَدْ كَانَ مِنْ خَبْرِنَا حِينَ تَوَفَّى اللَّهُ نَبِيَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَّا أَنَّ الْأَنْصَارَ خَالَفُونَا

بعد از رحلت نبی مکرم ، انصار با ما به مخالفت برخاستند

وَاجْتَمَعُوا بِأَسْرِهِمْ فِي سَقِيفَةِ بَنِي سَاعِدَةَ،

همگی رفتند در سقیفه بنی ساعده جمع شدند به نشانه مخالفت ما

وَخَالَفَ عَنَّا عَلِيٌّ وَالرَّبِيزُ وَمَنْ مَعَهُمَا

علی و زبیر و کسانی که همراه آنها بودند آنها هم با ما مخالفت کردند

این تکه ظریفی هست از زبان شخص جناب عمر بن خطاب ؛ آن هم در کتاب صحیح بخاری ؛ به طوری که می‌گوید:

وَاجْتَمَعَ الْمُهَاجِرُونَ إِلَى أَبِي بَكْرٍ

مهاجرین جمع شدند به طرف ابی بکر

(البته علی و زبیر و من معهما هم جزء مهاجرین بودند واجتمع الي ابی بکر نبود)

تا این که من(عمر) به ابی بکر گفتم که برویم به طرف سقیفه بنی ساعده و داشتیم می رفتیم دو نفر افرادی را که صالح هستند در راه آنها را هم ملاقات کردیم. (بخاری در حدیث 2421 اسامی اینها را آورده است) .

تا اینکه ما رفتیم و رسیدیم به آنجا و من يك مقاله‌ای را آماده کرده بودم بر اینکه بخوانم ؛ ولی جناب ابی بکر شروع کرد به خواندن .

وقتی ما آنجا رسیدیم، دیدیم که :

مَرَمَلٌ بَيْنَ ظَهْرَانِيهِمْ

دیدیم يك مردی را در يك پلاسی (پتویی) پیچانده‌اند.

گفتم: « مَنْ هَذَا؟ » اینی که به پلاس پیچیده شده بر این پارچه کیست.

گفتند: سعد بن عبادہ هست گفتم چه شده است.

گفتند: بیمار است و طب خیلی شدیدی دارد.

تا اینکه ما هم نشستیم آن جا و یکی از سخنوران انصار بلند شد شروع کرد به سخن گفتن و گفت:

ما انصار خدا هستیم

فَنَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ وَكُتَيْبَةُ الْإِسْلَامِ

ریشه و اساس اسلام ما هستیم

وَأَنْتُمْ مَعْشَرُ الْمُهَاجِرِينَ رَهْطٌ ، وَقَدْ دَقَّتْ دَافَّةٌ مِنْ قَوْمِكُمْ

شما مهاجرین تعداد اندک و کوچکی هستید که شما را قومتان یعنی شما را از مکه بیرون کرد و آنها می‌خواستند ریشه‌کن کنند و این حکومت را از دست ما بربایند.

وقتی سخنران سخنش تمام شد من آماده شده بودم برای سخنرانی جناب ابی بکر بلند شد و شروع کرد به سخن گفتن و به من گفت سرچایت بنشین من هم نخواستم با ابو بکر مخالفت کنم .

فَكَرِهْتُ أَنْ أُغْضِبَهُ، فَتَكَلَّمْتُ أَبُو بَكْرٍ

تا آنجایی که شروع کرد به سخن گفتن و گفت:

فَقَالَ مَا ذَكَّرْتُمْ فِيكُمْ مِنْ خَيْرٍ فَأَنْتُمْ لَهُ أَهْلٌ

جناب انصار شما آنچه که گفتید زحماتی کشیده‌اید برای اسلام برای گسترش اسلام حمایت پیغمبر شما شایسته تمام آن حرفها هستید ولكن :

وَلَنْ يُعْرِفَ هَذَا الْأَمْرُ إِلَّا لِهَذَا الْحَيِّ

این خلافت جز برای قریش برای هیچ کسی زیبنده نیست

أَوْسَطُ الْعَرَبِ نَسَبًا وَدَارًا

این قریش هم از نظر نسب و هم از نظر خانوادگی جزء افراد محترم عرب هستند (یعنی اینجا جناب ابو بکر تنها

ویژگی که برای قریش می‌آورد اینکه اینها «أَوْسَطُ الْعَرَبِ نَسَبًا وَدَارًا» هستند)

بعد می‌گوید:

وَقَدْ رَضِيتُ لَكُمْ أَحَدَ هَذَيْنِ الرَّجُلَيْنِ

جناب ابو بکر برگشت گفت من این دو نفر را پیشنهاد می‌کنم؛ «ابو عبیده جراح» و «عمر بن خطاب» را به هر کدام از اینها بخواهید بیعت کنید او را به عنوان خلیفه نبی مکرم معین کنید .
همینجا لطفاً به نکته ای توجه فرمائید:

آن آقایانی که می‌گویند پیغمبر اکرم ابو بکر را برای نماز فرستاد و به مردم اعلام کرد که خلیفه من بعد از من ابو بکر هست یا می‌آیند بعضی از آیات را تحریف کرده و می‌گویند در حق ابو بکر هست یا روایاتی را استدلال می‌کنند برای خلافت ابی بکر، اگر واقعا ابی بکر خلیفه معین و از طرف پیغمبر بود آیاتی و روایاتی در این زمینه بود یا پیغمبر در همان قضیه احتضارش فرموده بود « ابي الله والمؤمنون الا ابا بکر » خدا و مؤمنین غیر از ابی بکر کسی را انتخاب نمی‌کنند اگر اینها درست بود، این عبارت جناب ابی بکر رد سخن پیغمبر هست که می‌آید می‌گوید من پیشنهاد می‌کنم یا عمر یا ابو عبیده جراح را به عنوان خلیفه پیغمبر معین کنید ، اگر او واقعا از طرف پیامبر انتخاب شده با ید به آن استناد می‌کرد نه اینکه به دیگری تعارف می‌نمود .

عمر در ادامه می‌گوید:

فَلَمْ أَكْرِهْهُ مِمَّا قَالَ غَيْرَهَا

تمام حرفهای ابو بکر حرفهای زیبنده بود ؛ ولی تنها حرف بدی که زد من دوست نداشتم همین حرفش بود گفت که با عمر یا ابو عبیده بیعت کنید

كَانَ وَاللَّهِ أَنْ أَقْدَمَ فَتَضَرَبَ عُنُقِي

من می‌ترسم اگر بروم به عنوان خلیفه مردم با من بیعت کنند گردنم را بزنند
حال عزیزان اهل سنت جواب بدهند که توضیح فرمایش جناب عمر چیست که می‌گوید:

كَانَ وَاللَّهِ أَنْ أَقْدَمَ فَتَضَرَبَ عُنُقِي

مراد ایشان چیست حالا اگر به صورتش طرفیه می‌آورد می‌گفت مثلاً من حاضرم گردنم زده بشود ولی مقدم بر ابو بکر نشوم قبول می‌کردیم

علی ایّ حال، تا اینکه قضایا به این شکل شد، درگیری میان انصار و مهاجرین ایجاد شد و بعضی از انصار اعتراض کردند:

فَكثُرَ اللَّغَطُ وَازْتَفَعَتِ الْأَصْوَاتُ

درگیری و بگومگوها زیاد شد و صداها بلند شد .

دقت فرمائید ، درگیری و بگو مگو آغاز شد ، پس شور نبوده است ، اگر جناب ابوبکر از قبل انتخاب شده بود ، این اختلافات برای چه بود؟! عزیزان اهل سنت که می‌گویند در سقیفه بنی ساعده چون بزرگان و اصحابین و صاحبان حلّ و عقد جمع شده‌اند و با هم مشورت کرده‌اند ابو بکر را هم انتخاب کردند لطفاً عنایت کنند این صحیح بخاری است که می‌گوید در این موضوع اختلاف شدید ایجاد شده .

جناب عمر بن خطاب در ادامه می‌گوید: درگیریها زیاد شد و سخنها و هیا هو به اوج رسید حتی:

فَرِقْتُ مِنَ الْاِخْتِلَافِ فَقُلْتُ ابْسُطْ يَدَكَ يَا أَبَا بَكْرٍ

تا اینکه ترسیدم اختلاف و درگیری به يك جاي خیلی باریکی برسد به ابو بکر گفتم که دستت را بیاور جلو و دستش را باز کرد و من بیعت کردم و بعد مهاجرین بیعت کردند و بعد انصار بیعت کردند

و نَزَوْنَا عَلَى سَعْدِ بْنِ عُبَادَةَ

ما بر سعد بن عباده که کاندیداتوری انصار بود حمله کردیم.

فَقَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ سَعْدَ بْنَ عُبَادَةَ

بطوریکه يك نفر گفت که شما با این حمله تان سعد بن عباده را کشتید

فَقُلْتُ قَتَلَ اللَّهُ سَعْدَ بْنَ عُبَادَةَ

خدا سعد بن عباده را بکشد .

اینجا هم به یک نکته ظریف در بحث صحابه است ،دقت کنید:

عیزانی که برای صحابه این همه ارزش قائل هستند و دفاع می‌کنند این عبارت جناب عمر بن الخطاب را که می‌گوید « وَنَزَوْنَا عَلَى سَعْدَ بْنَ عُبَادَةَ » و می‌گوید خدا او را بکشد مرگش برسد این را چگونه توجیح می‌کنند ؟ .

سقیفه یک جریان از قبل برنامه ریزی شده بود(از کتب اهل سنت)

یکی از علمای بزرگ مصر به نام محمود ابو ریّه، این قضایا را مفصل آورده است و در کتاب حیاة الخلیفة عمر بن الخطاب از کتاب علی و ما لقیه من صحابة الرسول، صفحه 373 نقل کرده است و کتاب مع رجال الفكر في القاهرة آورده است و می‌گوید:

قضایای سقیفه بنی ساعده، یک قضیه اتفاقی و ناگهانی نبود و خلافت ابوبکر چیزی نبود که محصول گفتار چند دقیقه یا چند ساعت تعداد اندکی از مهاجرین و انصار باشد:

و إنما كان وليد مؤامرات سرّية مبرمة حیکت أصولها و ربت أطرافها، بكل عناية و إحکام و إن أبطال هذه المؤامرة: أبو بكر، عمر بن الخطاب، أبو عبیدة بن الجراح و من أنصار هذا الحزب: عائشة و حفصة.

بلکه این قضیه سقیفه، یک توطئه سری و مخفی بود و تمام مقدماتش از اول فراهم شده بود و تمام زمینه‌هایش به صورت محکم و حساب شده، برداشته شده بود. قهرمانان این توطئه اینان بودند: ابوبکر و عمر بن خطاب و ابو عبیده و پشتیبانی این قضیه به عهده عایشه و حفصه بوده است.

مع رجال الفكر للسید مرتضی الرضوی، ج2، ص106 - من حیاة الخلیفة عمر بن الخطاب لعبد الرحمن أحمد البکری، ص181

اگر آقایان اهل سنت اعتراض دارند، باید به ایشان اعتراض کنند. ما، نه نفیا و نه اثباتا، در این زمینه هیچ نظری نداریم.